

گذری بر زندگانی دکتر رضا نفیسی

در این شماره از ماهنامه نگاهی بر زندگی دکتر رضا نفیسی انداختیم. این نوشته از زبان این استاد فرهیخته است که به تحریر درآمده است. برای آگاهی بیشتر از زندگی و فعالیت‌ها و خدمات ارزنده استاد نفیسی، در ادامه، این مطلب خواندنی پیشکش خوانندگان گرامی می‌شود.



تولد و دوران کودکی

من در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شدم. کمی بعد از تولد به اتفاق پدرم که پزشک بود و تحصیلات خودش را در مدرسه دارالفنون به پایان رسانده بود، عازم کرمان شدم و دوران کودکی را در کرمان گذراندم. در کرمان دوره تحصیلات دبستان و دبیرستان را تمام کردم و در سال ۱۳۲۲ یعنی در سن ۱۸ سالگی از کرمان به تهران آمدم.

انتخاب رشته پزشکی

زمان ورودم به دوره دبستان، پدرم فوت کرد. بنابراین دیگر پدرم نبود که انگیزه‌ای برای من ایجاد کند که من طب بخوانم. ولی خانواده ما تقریباً از چهار صد سال پیش در کرمان، به طبابت مشغول بودند و جد

اعلم بود کسی که بیمارستان امیر اعلم به اسمش است و آن زمان حدود ۸۰ سال داشت که دانشیارهایش مثل دکتر کیهانی، دکتر حکیم، دکتر نیک نفس، دکتر نجم آبادی در تالار تشریح به ما درس می‌دادند. آقای امیر اعلم با وجود آن سنش هر روز عصر می‌آمد تالار تشریح، نگاهی به هر کدام از شاگردان می‌انداخت می‌پرسید علم تشریح را خوب یاد گرفته‌اند.

پزشکی و تحقیقات

حقیقتش را بخواهید تحقیقات متعلق به کشورهای ثروتمند است. کشورهایی که هنوز ثروت کافی ندارند، دنبال تحقیقات رفتن برایشان کاری بیهوده است. تحقیقات به معنای واقعی این است که شما یک نفر را که استعداد دارد استخدام کنید و بگویید زندگی تو و خانواده‌ات تأمین است، برای نمونه راجع به میکروپ مطالعه کند. یک کشور فقیر که چنین کاری را نمی‌تواند انجام دهد. شما فرض کنید مثلاً پروتز که جایزه نوبل هم

بزرگ ما به اسم حکیم نفیس که ما این فامیلی نفیسی را از اسم ایشان گرفتیم، کتابی هم نوشته‌اند به اسم کتاب شرح اسباب و علامات. آن زمان که دیپلم گرفتم، آمدم تهران و کنکور بود، نه به صورت کنکورهای امروزی. در کل در حدود پانصد نفر برای پزشکی اسم نوشته بودند که از بین آنها می‌خواستند صد نفر را انتخاب کنند. امتحان دادیم و صد نفر انتخاب شدیم. سال اول، رئیس دانشکده پروفیسور اوپلین بود که بنیانگذار دانشکده پزشکی جدید ایران بود. از سال دوم وی رفت و رؤسای ایرانی آمدند. آن زمان فکر می‌کنم که خیلی انضباط و تدریس دانشکده پزشکی شدیدتر و بهتر از امروز بود، به عبارت دیگر در سال اول پزشکی از ساعت ۸ صبح برنامه آموزشی داشتیم تا ساعت ۱۲. عصرها از ساعت ۲ تا ساعت ۵ همیشه تعلیمات آزمایشگاهی بود که یا تالار تشریح بود یا آزمایشگاه‌های گیاه شناسی و غیره. از اساتید آن زمان که در رأسشان دکتر امیر

گرفت، ۳۵ سال حقوق می گرفت هیچکس هم نمی گفت تو چکار می کنی. ۳۵ سال طول کشید تا ساختمان سه بعدی هموگلوبین و اینکه هر مولکول هموگلوبین در کجا قرار دارد را پیدا کرد. ما اگر پولمان نمی رسد بهداشت مملکت را اصلاح کنیم دیگر نمی توانیم برویم دنبال تحقیقات پزشکی. به این دلیل هست که تمام تحقیقات اساسی را کشورهای ثروتمند انجام می دهند. برخی کشورهای کوچک اروپایی هم تحقیقات آنچنانی ندارند. من ۳ سال بلژیک بودم، در آنجا هم تحقیقات چشمگیری صورت نمی گرفت.

تحصیلات تکمیلی

زمانی که پزشک شدم به آزمایشگاه بالینی رفتم و در آنجا تا درجه رئیس درمانگاهی پیش رفتم. آزمایشگاه بالینی در محل آزمایشگاه اصلی بیمارستان امام خمینی فعلی واقع بود. آن زمان مسوول آزمایشگاه، مرحوم دکتر آزییر بود و در آن سال ها کتاب های جیبی به زبان انگلیسی در کنار پیاده روی خیابان نادری می ریختند. من یک کتاب جیبی که راجع به پیدایش DNA بود گرفتم. واتسون و کریک ساختمان DNA را کشف کرده بودند و بعدها این مقدمه ای شد که چگونه اطلاعات ژنتیک منتقل می شود. عصرها چون در آزمایشگاه بالینی (آزمایشگاه طوسی سر چهارراه یوسف آباد) مرحوم دکتر وارتانی که استاد بیوشیمی بود کار می کردم، و صبح ها

هم کمک کار دکتر آزییر بودم. همان موقع دو سه سال کلاس زبان رفته بودم و انگلیسی ام روان شده بود و مطالب علمی را خوب می خواندم. به دکتر وارتانی گفتم چنین جریاناتی است و این ها DNA و ساختمان آن را پیدا کردند و غیره. دکتر وارتانی هم که خودش از این مباحث چیزی نمی دانست گفت: دکتر نفیسی این ها را به شاگردهای من درس بده. افرادی که وی به آنها بیوشیمی درس می داد. گفت من تقاضا می کنم که تو را از آزمایشگاه بالینی به آزمایشگاه بیوشیمی منتقل کنند که من به آزمایشگاه بیوشیمی منتقل شدم. از همان سال اول که منتقل شدم هنوز کمک کار بودم ولی برای نخستین بار سرکلاس رفتم و کم کم درس دادم و شاگردها هم خیلی استقبال کردند. تا آن زمان بیوشیمی یک درس خسته کننده، کسالت آور و دارای بحث های تکراری بود و این ها که بحث های جدید را دیدند، خیلی استقبال کردند و خلاصه من شدم جزئی از علم بیوشیمی.



چپ به راست: مرحوم دکتر سجادی، مرحوم دکتر فقیهی - دکتر نفیسی

سربازی

من بعد از فارغ التحصیلی می بایست دو سال خارج از تهران کار می کردم و در درمانگاه های آن زمان مشغول بودم. به درمانگاه هایی که در اقصا نقاط ایران وجود داشت استخدام شدم. مرا به درمانگاه قره آغاج در آذربایجان فرستادند و دو سال در آنجا کار می کردم.

راه اندازی آزمایشگاه تحقیقات پزشکی و آزمایشگاه بیمارستان شریعتی

آزمایشگاه تحقیقات پزشکی در زمان دکتر فرهاد ساخته شد. دختر دکتر فرهاد در رشته بیوشیمی در آمریکا تحصیل می کرد و همکار واتسون از آمریکا بود (واتسون و کریک که ساختمان DNA را کشف کردند) و کریک از انگلستان بود. دکتر فرهاد که رئیس دانشکده پزشکی و در عین حال رئیس دانشگاه هم بود، تصمیم گرفته بود یک آزمایشگاه تحقیقاتی راه اندازی کند که اگر کسانی مثل دخترش در آینده آمدند، آنجا مشغول کار شوند. تجهیزات آزمایشگاه خریداری شده بود و امکاناتش خوب بود، اما آنها منصرف شدند و نیامدند. همان موقع بود که من از انگلستان برگشتم به من گفتند که این آزمایشگاه را شما راه بیندازید که ما به کمک دانشجویان شروع به راه انداختن آن کردیم. پیشنهاد کردم دانشجویان سال اول، و دوم و سوم که کمتر کار کلینیکی دارند به آزمایشگاه بیایند و در ساعات

آزادشان به ما کمک کنند و این طور آن را راه انداختیم. بعد از انقلاب که دانشگاه ها تعطیل شد، برای مدتی حدود یک سال و نیم آزمایشگاه هم تعطیل بود. در آن زمان آقای دکتر کمالیان که سرپرست و رئیس آزمایشگاه پاتولوژی و در عین حال رئیس بیمارستان دکتر شریعتی بود، به من پیشنهاد کرد که شما بیایید آنجا در آزمایشگاه بیمارستان شریعتی. من به بیمارستان شریعتی رفتم و دیدم که آزمایشگاهی وجود ندارد. یعنی سه اتاق کوچک بود که اسمش را گذاشته بودند آزمایشگاه و خیلی ابتدایی بود. آزمایشگاه تحقیقات پزشکی را که درست کرده بودم به گروه بیوشیمی دانشگاه تهران تحویلش دادم که هنوز هم آن آزمایشگاه مورد استفاده است. سپس آزمایشگاه بیمارستان شریعتی که دکتر کمالیان پیشنهاد داد، به مهندسی که بیمارستان را ساخته بود گفتم این بیمارستان یک آزمایشگاهی باید داشته باشد. مشخص شد سفارشی که به این مهندس ساختمان بیمارستان داده بودند برای یک بیمارستان خیلی بزرگ تر بود ولی بعداً به او می‌گویند که ما فعلاً بودجه ساختمانی برای ساختمان وسیع را نداریم، شما این را کوچکش کنید. او یک خط در وسط نقشه بیمارستان کشیده بود و آنرا نصف کرده بود. نصف آن بیمارستان ساخته شد که بیمارستان شریعتی فعلی شد و نصف دیگرش رفت. ساختمان آزمایشگاه هم که خیلی مفصل بود در آن نصف دومی بوده که رفته بود. من دیدم یک ساختمانی ساخته بودند برای

مطالعات فارماکولوژیک که یک ساختمان چهار طبقه خالی بود. ما با کمکی که از دولت و از خارج گرفتیم آن را به آزمایشگاه بیمارستان شریعتی تبدیل کردیم که هنوز هم آزمایشگاه فعال و مدرنی است.

استعفا از سرپرستی گروه پاتولوژی

کار ما در اصل آسیب شناسی بالینی بود و کار گروه پاتولوژی هم فقط آسیب شناسی تشریحی بود. نه آنها آسیب شناسی بالینی می‌دانستند، نه ما آسیب شناسی تشریحی. بنابراین مرحوم دکتر شمس، خیلی اصرار داشت که این دو گروه با هم یکی شوند و از آن به بعد پاتولوژیست مشترک تربیت کنند. یعنی پاتولوژیست هایی که هم آسیب شناسی بالینی را بدانند و هم آسیب شناسی تشریحی. بنابراین این دو گروه یکی شدند که هنوز هم همان سیستم ادامه دارد. اصل مطلب این بود که می‌گفتند اگر یک نفر فقط آسیب شناسی تشریحی بداند، اگر به شهرستان برود کارش نمی‌چرخد، برای اینکه آنجا آنقدر کار نیست که یک نفر بتواند زندگی‌اش را تأمین کند، بهتر است که دو تا با هم باشند و با هم بودند و من هم مدیر گروه شدم. بعد از مدتی با من شروع به مخالفت کردند که مدیر گروه‌شان بودم. رئیس دانشکده وقت که خودش می‌خواست بازنشسته شود به من گفت: دکتر نفیسی الآن من پشتیبان تو هستم و تا من اینجا باشم تو می‌توانی کارت را با

همین سیستم ادامه بدهی، اما من که بروم برایت خیلی مشکل ایجاد می‌شود. بهتر است که همین حالا استعفا دهی و من هم استعفاء دادم.

زندگی خصوصی

من در سن ۳۳ سالگی ازدواج کردم و از همسر اولم که مرحوم شد دو فرزند دارم. اولی دختر است که تحصیلاتش را تا دیپلم در ایران انجام داد بعد رفت فرانسه. در فرانسه دوره طب را تمام کرد و در ایمونوهماتولوژی تخصص گرفت و الآن در مرکز انتقال خون در شهر نانس کار می‌کند. همسر دومم هم کارشناس کتابداری در کتابخانه مرکزی دانشگاه بود و چند سالی است که بازنشسته شده و الان هردو دوران پیری را با هم می‌گذرانیم.

بازنشستگی

من در سن ۳۳ سالگی وارد دانشکده پزشکی شدم و بعد از ۳۳ سال خودم تقاضای بازنشستگی کردم و دلیلش هم این بود که آن زمان مریض شدم و حدس زدم که بعد از بهبودی، دیگر توانایی اینکه در دانشکده پزشکی کار کنم ندارم. این بود که از دانشکده پزشکی تقاضای بازنشستگی کردم. از وقتی که بازنشسته شدم در آزمایشگاه خصوصی کار می‌کنم و عضو پیوسته فرهنگستان پزشکی هستم. مقداری از این فعالیت‌ها را هم آنجا که البته جنبه علمی صد در صد ندارد ولی در راه ارتقاء پزشکی است در فرهنگستان انجام می‌دهم.

منبع: آرشيو موزه ملی